

# عمل تفکر چگونه انجام می‌گیرد؟

برای تفکر می‌توان سه مرحله قائل شد که اتفاقاً هر سه مرحله در معنای فارسی آن آورده شده است:

**مرحله اول** - "نگریستن" است و آن، نگرش بمعنای عام یعنی استفاده از حواس انسانی برای شناختن چیزهاست که قسمت اعظم آن بوسیله دو حس بینائی و شنوائی و گاهی اوقات بوسیله حواس سه‌گانه دیگر یعنی بویائی - چشائی و پسائی انجام می‌گیرد - این عمل نیز بدوگونه است یکی نگرش غیر ارادی و دیگری ارادی، مقصود از نگرش غیر ارادی آنست که ما، در زندگی بدون اینکه خود خواسته باشیم و قصد داشته باشیم در محیطی واقع شده‌ایم که دائماً امواج مختلفی با اصطلاح علمی امپولسیون‌هایی (جنبش‌ها - محرکات یا Impulsion) از اشیاء محیط و حتی از درون بدن خودمان بمغزمان وارد می‌شود و این امواج همه بدون اختیار و اراده ما بمغز ما می‌روند، و حتی در عالم خواب نیز حواس ما اگر مورد تحریک واقع شود آن ارتعاشات عصبی را دریافت می‌کند، ولی درک نمی‌کند، زیرا قوه دراکه مغز انسان را سلولهای عصبی یا "نورون" های دیگری بعهده دارند مگر اینکه شدت قوه محرکه و امپولسیون وارد شده آنقدر زیاد باشد که ما را بیدار کند.

کلیه اعمال حیاتی که زندگی روز مره ما را از تغذیه و نشو و نما و تولید مثل و خشم و شهوت و تنفس و حرکات قلب و گردش خون و غیره تأمین می‌کند همه غیر ارادی هستند و گرچه تا حدودی ممکن است تحت اراده ما باشند اما از حد

معنی که گذشت اجباری و باصطلاح غریزی هستند و نمی توان در مقابل آنها مقاومت نمود و به زندگی ادامه داد.

**نوع دوم** " نگرش ارادی " است یعنی ما با اراده خویش قصدکنیم چیزی را درست بینیم یا صدائی را بشنویم و تشخیص دهیم یا نوشته‌ای را بخوانیم یا سخنی را بشنویم یا خصوصیات اشیاء را بدرستی تشخیص دهیم در اینجاست که دسته دیگری از سلولهای عصبی بکار گرفته می‌شوند که خاصیت آنها، تبدیل آنچه وارد شده، به چیزی است که درک می‌شود، عبارت دیگر این سلولها خاصیت غربال دارند و آنچه را صاحب عقل یا تشخیص فکر کننده یا نگرنده می‌خواهد، در دسترس او میگذارد یعنی مرحله‌ایست که برای امواج و آمپولسیون های وارد شده بمغز تولید معنی می‌شود و شخص برای شیئی نگرش شده امتیازی بادیگر اشیاء قائل می‌شود و خصوصیات آنها را درک میکند و با آنچه سابقه ذهنی با آن دارد، مرتبط میسازد و مقایسه میکند و برای آن، نشانه‌های خاصی راکشف می‌کند که مخصوص آنست و مبداء " شناخت " شخص در مورد آن چیز قرار میگیرد و همین " نشانه " در زبان قرآن " آیه " و جمع آن " آیات " نامیده شده است.

بنابراین مقصود از " نگرش " استفاده ارادی از حواس ظاهری ( و وسایل ارتباطی انسان با دنیای داخل و خارج ) بمنظور درک و شناخت اشیاء یا موجودات است که مرحله اول شناسائی بشمار میرود و در اصطلاح قرآن " نظر " کردن نامیده می‌شود.<sup>۱</sup>

**مرحله دوم** " دریافت " است و آن شناسائی یک موجود با مشخصات مخصوص آنست که همانطور که گفتیم سبب امتیاز آن شیء می‌شود و این مستلزم نوعی آشنائی قبلی با آن شیء یا قیاس آن با موجود مشابهی است که قبلا انسان با آن آشنا بوده است - نوع اول شناسائی را شناسائی " عینی " یا محسوس ( اوبژکتیف ) و نوع دوم را شناسائی " ذهنی " یا " سوپژکتیف " می‌نامند و این مرحله در اصطلاح قرآن " نظر " یا " بصیرت " نامیده شده است.

یک مثال بزینم تا مراحل مختلف " شناخت " روشن‌تر شود فرض کنیم شما تاکنون یک فرد ژاپنی را ندیده‌اید و با آن آشنا نشده‌اید چند حالت ممکن است پیدا شود تا شما بنوعی " شناخت " او موفق شوید اولین آن این است که مستقیما با یک فرد ژاپنی روبرو شوید و شکل و رنگ و خصوصیات ظاهری او را

دریابید و با او معاشرت کنید و خصوصیات اخلاقی و روحی او را بفهمید و صدای او را بشنوید و احیانا زبان ژاپنی‌ها را هم فرا بگیرید و آنچه میگوید کاملا درک کنید و با خط او آشنا شوید یعنی از چند راه او را "شناسائی" کنید، این شناخت را شناسائی عینی گویند.

نوع دوم آن است که با وی مستقیما تماس نداشته باشید و فقط از راه وسائل ارتباطی ( که در حقیقت نوعی توسعه شعاع فعالیت حواس ظاهری مخصوصا چشم و گوش، با استفاده از وسائل ساخته خود ماست) با او آشنا شوید یعنی مثلا عکس رنگی او را ببینید و یا در تلویزیون رنگی خود او و حرکات او را ببینید و صدای او را بشنوید و شاید تا حدودی از رفتار او و روحیه او هم سردرآورید.

این نوع شناخت هم "شبه عینی" است یعنی گرچه با او مستقیما تماس نداشته‌اید اما تا حد امکان از راه چشم و گوش مجهز بوسیله، توانسته‌اید او را بشناسید و تفاوت بین این دو شناخت کامل را می‌توانید حدس بزنید و از نوع ناقص آن است که ما بوسائل تکامل نیافته‌ای مانند دیدن عکس یا شنیدن صدای او از ضبط صوت یا نوار، او را بشناسیم که طبعاً مانند استفاده از تلویزیون رنگی مجهز نیست و بهمان اندازه که وسیله ناقص باشد شناخت نیز ناقص خواهد بود. نوع دیگر آنست که شما از راه شخص دیگری که ژاپنی را دیده و شناخته صدای او را شنیده، مشخصات و اوصاف او را بشنوید که این نوع "شناخت" ناقص است و عامل مهمی که در میزان نقص یا کمال آن دخالت دارد میزان امانت شخص وصف کننده و توانائی او در توصیف و درک شخص ژاپنی است.

نوع پست تر شناسائی آن است که در کتابی مشخصات ژاپنی را بخوانید مشروط براینکه شخصا آن فرد را شناخته باشید و توانائی کافی برای ترسیم مشخصات او داشته باشید. در دو صورت اخیر آنچه شما از یک فرد ژاپنی درمغز خود شناسائی دارید بیشتر جنبه قیاس دارد و از آنچه دیگران گفته اند و ی‌را می‌شناسید و گرچه خود او را ندیده و صدایش را نشنیده و نفهمیده‌اید اما می‌توانید تا حدود زیادی در ذهن خود او را توصیف کنید و بشناسید، این نوع شناخت را "ذهنی" گویند که باید از شناخت "تصوری" و خیالی محض جدا گردد زیرا در شناخت ذهنی، پایه‌های شناخت شما بر شنیده‌ها و دیده‌های مردم مورد اعتماد شما قرار گرفته و بکلی ساخته و پرداخته شما نیست، اما در نوع خیالی آن صرفا پدیده‌ایست ساخته ذهن و تصور شما که وجود خارجی ندارد مثل بسیاری از اشیاء

یا اشکال خیالی که انسان در خواب و گاهی در بیداری می بیند یا آنها را می سازد که گرچه خست‌های اولیه بنای آن از محسوسات و عینیات است اما صورتی غیر حقیقی و غیر عینی بوسیله ذهن شما ساخته و پرداخته شده است و این آخری را مسلماً نمیتوان " شناخت " بمعنای حقیقی کلمه نامید.



مرحله سوم تفکر - " اندیشیدن " درباره ماهیت شیئی دریافت شده و خصوصیات آنست تا بتوان آنها بهتر و بیشتر شناخت و از دیگر اشیاء مغایر یا مشابه تشخیص داد و آن شناخت چگونگی آن موجود است که یک مرحله دیگر نسبت به حقیقت وجود آن نزدیکتر است.

### موجودات نامرئی

بالاخره برای تکمیل این بحث لازم است باین نکته اشاره کنیم که همه موجودات ( حتی موجودات موجود در کره زمین ) با حواس ما، قابل شناسائی و ارتباط گیری نیستند، کما اینکه تا چند سال قبل، ما از وجود بسیاری از آنها مانند موجودات ریز که با میکروسکوپ الکترونی قابل رویت هستند یا امواج غیر صوتی و مغناطیسی و الکترونیکی و جوی ( کوسمیک ) و غیره بی اطلاع بوده ایم و اگر کسی وجود آنها را با گوشزد می کرد، چون نمی توانستیم با چشم خود یا با وسائل ساده که دسترس بود ببینیم یا با حواس دیگر حس کنیم منکر وجود آنها میشدیم و اینها همان موجوداتی هستند که وجود دارند اما از نظر حواس ما پنهانند و در اصطلاح قرآن به آنها دنیای " غیب " یا ناپیدا نام داده شده است. و هرچه دانش بشری پیشتر رود و فهم او بیشتر، عده ای از آنها آشکار می شوند و با اصطلاح وارد عالم " شهادت " می گردند، پس ما نمی توانیم و نباید منکر موجودات پنهانی بشویم بدلیل آنکه آنها را بطور عینی نمی توانیم درک کنیم هم اکنون ممکن است موجوداتی باشند و ما وجود آنها را با وسائل موجود درک نکنیم اما ممکنست عده ای باشند که سلولهای مغزی آنها بنوعی، از وجود این موجودات مطلع باشند که طرز کار آنها فعلاً بر ما مجهول است و میدانیم که طرز

کار بسیاری از سلولهای عصبی ما ( یعنی متجاوز از  $\frac{1}{3}$  آنها) بر ما مجهول است و ما از نوعی احساس درونی و درک درونی برخورداریم که آن را " الهام " یا " اشراق " مینامیم و هرکس نوعی از آنرا در خویش می‌یابد، منتها همانطور که افراد بشر در قدرت و نیروی جسمی و روانی و درک اشیاء متفاوت هستند و از شیئی واحد استنباط‌های گوناگون می‌توانند بکنند و درجات فهم آنان مختلف است، همانطور هم در این نوع درک که ما آنرا درک " الهامی " و " درونی " می‌نامیم متفاوت هستند، عده‌ای از این درک، بیشتر بهره دارند و عده‌ای کمتر، بدون اینکه باین نوع درک نام " خیال " یا " وهم " یا " تصور " بگذریم و آنرا ساخته و پرداخته خیال و مغز شخص بدانیم.

این مطلب با قیاس بر محسوسات دیگر و سیر تحول افزایش " مشهودات " و کمتر شدن " مغیبات " و پنهانی کاملاً در خور توجه است. عالیتین پدیده‌ی روانی از نوع الهام همانست که در زبان قرآن " وحی " نامیده شده و مختص گروهی خاص از مردم است که پیامبر نامیده می‌شوند و مطابق همان قانون پیش‌گفته نمیتوانیم از نظر علمی منکر " وحی " و " الهام " شویم همچنانکه نمیتوانیم منکر مشهودات فعلی که پنهانی‌های گذشته بودند بشویم زیرا نقص از دانش ما و بینش ماست و جهل ما نباید دلیل انکار وجودهای پنهانی برای امروز ما باشد همانطور که نمیتوانست منکر پنهانی‌های آنروز و آشکار شده‌های امروز باشد.

پس برای تفکر صحیح باید ابتداءً برای این کار، خودرا آماده کرد و قصد اندیشیدن نمود و سپس به جمع‌آوری " نشانه " های ظاهری و آثار و نشانه های پنهانی ( آیات ) پرداخت و بعد برای درک آنها حواس خودرا جمع کرده دقیقاً آنها را بررسی نمود و " نگریست " تا بتوان موفق به " دریافت " مشخصات آن موجود و فهم " حقایق " آن گشت و آن را هرچه بیشتر " شناخت " .



۱- نظر در لغت گرداندن بینائی برای درک چیزی است و مقصود، تامل و شناسائی است و بصیرت، قوه درک کننده بینائی است.